

یکی خدمت سلطان کردی و یکی بزور بازو مان خور
دی باری تو آنکه گفت درویش را چهر خدمت
نکن تا از مشقت کار کردن برهی گفت تو چرا
کار کنی تا از ملالت خدمت برهی که خرد میدان
گفته اند که مان خود خوردن دشمن بر که مگر و شمشیر
ز زمین بخدمت پست بیت بدست آهن
نفسه کردن خمیره به از دست بر پست پیش
ایمیر **بیت** هر که نماید درین صفت شد
تا بیاوشم شقا ای شک خمیره بیانی بساز
تا کنی پست بخدمت دو تا حکایت کسی مرده
پیش نوشیر وان عادل آورد گفت شنیدم که فلان
دشمن ترا فزای عز و جل برداشت گفت هیچ
شنیدی که لا خدا مرا بگذاشت **بیت**

که بر مرد عدو چاک شد مانی نیست که زندگان تا
نیز جا و دانی نیست **حکایت** که و هم حکا
بخدمت کسری در مصلحتی سخن میگفتد و بزوجه
خاموش بود گفتند چرا درین بخت سخن نمی
گویی گفت وزیران بر مثال اطمینان و طیب
داروند همه خرمیم را پس خواهیم که رای شما بر موافقت
مرا بر سران سخن گفتن حکمت نباشد **بیت**
چو کاره بی فضول من بر آید مراد زوی سخن گفتن
تیرا اگر بنیم که نایبنا و چاهست اگر خاموش
نشینم کنا هست **حکایت** بارون الرشید را
چون ملک یا بر مرتکم شد بخلاق آن طایفه که بنور
ملک مصر دعوت خدایی کرد و گفت بخشم این مملکت
را که خنچی بدترین مردم میسای داشت

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page, including a large heading at the top and several columns of text.

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page, including a large heading at the top and several columns of text.

Copyright © King Saud University